



نمونه‌ای از اجرای طرح هجرت

دبستان دخترانه‌ی «سپیده کاشانی» مدرسه‌ای دولتی است که در منطقه‌ی مانه و سملقان روستای شهرآباد کرد در استان خراسان شمالی قرار دارد و خانم انسبه کاویانی مدیر آن بوده است. در هنگام این تجربه، مدرسه ۱۰۰ دانش‌آموز داشته و ۵ کلاس درس. جمعیت تقریبی هر کلاس ۲۰ نفر بوده است. در حال حاضر خانم انسبه کاویانی مدیر دبستان شهید محمد رضایی زمان صوفی در شهرستان مانه و سملقان، روستای زمان صوفی در استان خراسان شمالی است که ۹۱ دانش‌آموز و ۶ کلاس دارد. جمعیت تقریبی هر کلاس ۱۶ نفر است.

دخترم زهرا



انسبه کاویانی
مدیر مدرسه، خراسان شمالی

سال ۱۳۸۲-۱۳۸۳ مدیر یکی از دبستان‌های استان خراسان شمالی بودم. از همان روز اول که پا به مدرسه گذاشتم، متوجه شدم تعدادی از دانش‌آموزان مشکلات جسمانی، از جمله شنوایی و بینایی، دارند. کلاس اولی‌ها هم آن گونه که توقع داشتم در درس‌هایشان پیش نمی‌رفتند.

دانش‌آموزی داشتم که بدجور فکرم را به خودش مشغول کرده بود. زهرا، دانش‌آموزی که پایه‌ی اول را گذرانده بود، ولی به نظر می‌آمد چشمان قشنگش خیلی مشکل دارد. چند بار از مادرش دعوت کردم به مدرسه بیاید. بالاخره بعد از بار هزارم، دعوت مدرسه را قبول کرد و در یکی از روزهای سرد پاییزی پا به مدرسه گذاشت.

با مادرش صحبت کردم و پرسیدم چرا تست بینایی‌سنجی قبل از ورود به مدرسه را درست و حسابی انجام ندهاده است؟ به نظر می‌آمد فرزندش تنبلی چشم دارد.

بعد از اینکه به او اطمینان دادم کمکش می‌کنم، سفره‌ی دلش را باز کرد و گفت شوهرش معتاد است و اجازه نمی‌دهد دخترش را نزد دکتر متخصص ببرد و می‌گوید خرج اضافه است. در آخر جلسه، در حالی که خیلی دلم به حال زهرا و امثال او می‌سوخت، از مادر دانش‌آموز اجازه گرفتم خودم پیگیر کارش باشم.

دو روز بعد، از یکی از بهترین چشم‌پزشکان شهرستان وقت گرفتم و طی یک عملیات جسورانه زهرا را با دعا و صلوات سوار آژانس کردم و به یک چشم‌پزشکی در فاصله‌ی ۷۰ کیلومتری از روستا بردم.



من و نگاهی به صورت معصوم زهرا کرد و پرسید: «دختر تونه؟»
- نه! دانش‌آموزمه.

آقای مسئول محترم در حالی که چشمانش از تعجب عین دو تا توپ قلقلی شده بود، گفت: «رحمان یک استکان چای برای خانم بیار.»
تا مدت‌ها نامه‌ی تشکر آمیز دکتر محمدی را نگه داشته بودم. فقط برای اینکه یادم نرود وقتی خدا هست، نباید از هیچ کمکی به بنده‌ی خدا واهمه داشت.

خدا واهمه هست، مهربانی هست، ایمان هست.

دکتر محمدی نگاهی به بچه و سپس نگاهی به من کرد و با مهربانی گفت: «از آشناها تون‌اند؟» در پاسخ گفتم: «نه آقای دکتر، دانش‌آموز مدرسه‌م.»

آقای دکتر زیر نسخه با چند جمله‌ی زیبا از من تشکر کرد و گفت: «می‌دانید چه کمک بزرگی به این دانش‌آموز کرده‌اید؟ اگر فقط یک مدت کوتاه دیگر این بچه عینک نمی‌زد، خیلی زود بینایی‌اش را از دست می‌داد. واقعاً مدرسه به مدیر و معلمان دلسوزی مثل شما نیاز دارد.»
زیر لب گفتم: «البته با وجود پزشکان دلسوزی مثل شما.»

آقای دکتر مثل گذشته هیچ وجهی نگرفت. من به آخرین مرحله‌ی کارم رسیدم؛ یعنی گرفتن قاب عینک از محلی که آموزش و پرورش معرفی کرده بود. وقتی برای گرفتن تست عینک وارد اتاق شدم، از فرط خستگی روی صندلی نشستیم. آقای مسئول آنجا، نگاهی به

زردیای سندرنامه‌ی درسی ملی

در رویکرد «فطرت‌گرایی توحیدی»، مربی در مسیر راه انبیا و ائمه‌ی اطهار (ع)، اسوه‌ای امین و بصیر برای دانش‌آموزان است.

آغاز

آین ماه

دوره‌ی بیست و پنجم
شماره‌ی ۱۴۰۰۲

۱۹